

یورگن مولتمان متأله امید

نوشته میشل آقامالیان^۱

چکیده

در این مقاله، یورگن مولتمان، متأله نامدار معاصر آلمانی معرفی خواهد شد و موضوع محوری الهیات او یعنی امید که از ماهیتی آخرشناسانه برخوردار است از دریچه نگاه میروسلاو وُلف بررسی خواهد گردید. امید به تفکیک از خوش‌بینی و انتظار و هدفمندی، صرفاً مبتنی بر وعده‌های الهی است و ریشه در آینده‌ای دارد که از فراسو به تاریخ بشر وارد می‌شود و در رابطه‌ای دیالکتیکی با آن، به کنش فردی و اجتماعی انسان در راستای تحقق رهایی و عدالت و بهروزی انگیزه‌بخشی کرده، چارچوبی برای آن ایجاد می‌کند. به این پارادوکس اشاره خواهد شد که علی‌رغم تعبیر عمومی از ترس و ابهام به فقدان امید، این دلواپسی‌های معطوف به آینده، به طریقی خاص شامل بذر و حضور امیدند.

کلیدواژه‌ها: امید، ترس، ابهام، انتظار، الهیات، رستاخیز، رهایی

مقدمه

یورگن مولتمان^۲ که در ۱۹۲۶ متولد شد و در ۲۰۲۴ درگذشت، از ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۴ استاد الهیات نظام‌مند (یعنی شاخه‌ای از الهیات مسیحی که با ترتیبی ویژه و نظام‌مند به بررسی موضوعات دینی مسیحی می‌پردازد) در دانشگاه توبینگن آلمان بود و به‌حق می‌توان او را یکی از تأثیرگذارترین متألهان پروتستان معاصر دانست. وی در کسوت متأله‌ای بسیار مطرح و پیشگرا، به مدت چند دهه با ارائه نگرش‌های جدیدی در الهیات، طیفی وسیع از مسائل اجتماعی و سیاسی و زیست‌محیطی را مورد بحث قرار داد و سال‌ها در مقام یکی از متألهان تراز اول جهان مطرح بود. پس از معرفی رئوس الهیات مولتمان همراه با شرحی نسبتاً مبسوط

۱. دکتری فلسفه دین و پژوهشگر حوزه فلسفه و الهیات مسیحی (dr.m.aghamalian@gmail.com).

از زندگی پرفراز و نشیب او، موضوع خاصی از الهیات وی، یعنی بحث امید را از دریچه نگاه میروسلاو ولف، همراه با نگرش‌های خود ولف، بررسی خواهیم کرد. ولف چنان که در ادامه خواهیم گفت، از برجسته‌ترین شاگردان مولتمان بوده و با تبحر تمام توانسته است الهیات مولتمان را در زمینه‌های خاصی گسترش دهد و بر اساس آن، بحث امید در دنیای امروز، صلح، شفای خاطرات رنج‌آور تاریخی، متوقف ساختن چرخه‌های دشمنی و نفرت قومی، نقش دین در عرصه عمومی و غیره را مطرح سازد.

در سایه‌سار بزرگان: تأثیرات بارت و بونهفر

بر تارک الهیات قرن بیستم چند نام می‌درخشند، قله‌هایی رفیع که سایر متألهان این قرن، در سایه‌سار آنها به اندیشه‌پردازی پرداخته‌اند. یکی از این متألهان که به مذهب پروتستان یا به تعبیر دقیق‌تر به فرقه کلیسای اصلاح‌شده^۱ تعلق دارد، کارل بارت، متأله برجسته سوئیسی است. کارل بارت را بزرگترین متأله مسیحی پس از توماس آکویناس دانسته‌اند. موجی که بارت با الهیات دیالکتیکی به راه انداخت تا چندین دهه و بلکه تا امروز، نسل‌های بعدی متألهان را تحت تأثیر قرار داده است، به گونه‌ای که اکثر متألهان نامدار بعدی، یا در موافقت یا در مخالفت با او قلمفرسایی کرده‌اند. یکی از این متألهان که بسیار متأثر از کارل بارت بوده و در همان حال الهیات خاص خود را در بستر مقتضیات زمانه‌اش پرورده است، و بحق می‌توان او را نیز از قله‌های رفیع الهیات پروتستان در قرن بیستم دانست، یورگن مولتمان است. مولتمان لااقل در دوره نخست تکوین الهیاتش متأثر از کارل بارت بود و او نیز مانند بارت، با خوشبینی الهیات لیبرال پروتستان و ایده پیشرفت‌باوری در این الهیات مخالف بود؛ دیدگاه حلولی یا درون‌بودگرایانه الهیات لیبرال در خصوص فرهنگ و تاریخ که حضور و اراده خدا را متجسم و متجلی در روندهای تاریخی می‌دید، سخت مورد انتقاد بارت بود، بخصوص که بارت و همفکرانش دریافته بودند که با روی کار آمدن هیتلر، حزب ناسیونال-سوسیالیست یا حزب نازی این درونمایه الهیات لیبرالی را به نفع خود مصادره کرده و با استفاده از آن

کوشیده است به اقدامات اهریمنی‌اش مشروعیت ببخشد؛ از همین‌رو، بارت انکشاف الهی را نه محصول روندهای تاریخی و فرهنگی، بلکه حقیقتی از فراسو می‌دانست، حقیقتی که از فراسوی جهان انسانی، به جهان انسان درمی‌آید، و فرهنگ و ارزش‌ها و هرچیز انسانی را مورد داوری قرار می‌دهد. وی می‌گوید: «راه‌های انسانی به خدا ختم نمی‌شوند.» «Nein» یا «نه» بارت به الهیات طبیعی دقیقاً از همین اندیشه مایه می‌گرفت. «Nein» عنوانِ جوابیهٔ بارت به امیل برونر، متأله سوئیسی مدافع الهیات طبیعی بود. باید گفت غیریت تام خدا و اختیار مطلق او در خودانکشافی‌اش، ایده‌ای است که الهیات دیالکتیکی بارت که به الهیات بحران نیز معروف است از آن مایه می‌گیرد. مولتمان نیز که در جنگ جهانی دوم در جبهه‌های جنگ حضور یافته و آثار روحی و روانی آن را شخصاً متحمل شده بود، در دو کتاب بسیار معروفش یعنی «الهیات امید» و «خدای مصلوب» که بخشی از سه‌گانهٔ معروفش هستند، می‌گوید که اگر یک سیستم یا مکتب الهیاتی، خدا را با آرمان‌های ملی، سیاسی یا فرهنگی‌اش درآمیزد یا همان‌انگاری کند، در نهایت به ظلم یا خشونت مشروعیت خواهد بخشید و اینجاست که با اشاره به ضعف الهیات آلمانی در دههٔ ۱۹۳۰، می‌گوید که توجه به فراباشندگی (تعالی) خدا و الهیات ناظر بر حضور خدا در رنج‌های انسان، عوامل لازم برای اصلاح این نظام الهیاتی است که راه خود را در پیچ‌وخم‌های قدرت‌طلبی‌های حزبی گم کرده است.

مولتمان در کتاب «تجارب الهیاتی» که در سال ۲۰۰۰ انتشار یافت می‌نویسد: «من الهیات را از بارت آموختم، ولی نمی‌توانستم در محدودهٔ اندیشه‌های او باقی بمانم.» مولتمان در اینجا به تجربهٔ خود اشاره دارد که وقتی در اسکاتلند اسیر جنگی بود، «اصول قطعی اعتقادات کلیسا»، اثر حجیم و چندجلدی بارت را مطالعه کرد و مطالعهٔ این اثر، موجب آشنایی او با الهیات بارت شد. در اینجا باید پراختری گشود و توضیح داد که این مجموعه یعنی Church Dogmatics که در چهار جلد و سیزده بخش تألیف شده و شامل نزدیک به پنج میلیون کلمه است، از لحاظ گسترگی، غنا و جامعیت موضوعات الهیاتی همپای «جامع الهیات» توماس آکویناس به شمار می‌رود.

از قله‌های الهیات قرن بیستم سخن رفت. یکی از متأللهانی که کنشگری اجتماعی و سیاسی به انکای آرای دینی را به موضوع مستمر آثار مولتمان تبدیل کرد، متألله و فعال سیاسی معروف قرن بیستم، دیتیش بونهفر بود که به مخالفت عملی با حزب نازی پرداخت و در نهایت چند روز قبل از سقوط هیتلر، به دستور مستقیم پیشوای آلمان در ۳۹ سالگی به جوخه اعدام سپرده شد. بونهفر در زمان مرگ بسیار جوان بود و آثار خود را به سرعت و در چارچوب مقتضیات بلافصل زمانه خود پدید آورده بود. از این رو، هرگز وقت کافی برای پرورش اندیشه‌های خود و خلق آثار غنی تر نیافت، اما همان تعداد آثار معدودش، نسل‌های متعددی از متأللهان، اندیشه‌وران و انسان‌های آزاده را تحت تأثیر قرار داده است، به گونه‌ای که نام بونهفر بحق با نام الهیات قرن بیستم، الهیات اعتراض، الهیات مقاومت و الهیات رهایی عجین شده است.

برآمدن ققنوس امید از خاکستر ناامیدی: تولد یک متألله

اکنون که کار ترسیم و جانمایی مولتمان در اندیشه الهیاتی قرن بیستم تا حدودی انجام گرفت، می‌خواهیم درنگ و تأملی داشته باشیم بر زمینه و زمانه او، زیرا اندیشه‌های هیچ اندیشه‌وری در خلاء صورت نمی‌بندد، بلکه فضای تاریخی و سیاسی و اجتماعی، زهدانی است که تفکر متألله در آن شکل می‌یابد، بارور می‌شود، به ظهور می‌رسد، تحول می‌یابد، حک و اصلاح می‌شود و خود او یا دیگران، زمینه امتداد آن به آینده را فراهم می‌سازند. خود مولتمان می‌گوید: «زندگینامه یک متألله برای درک بینش الهیاتی او، ضرورت تام دارد.» جالب است بدانیم که مولتمان از آغاز نه متألله بود، نه باور دینی داشت، بلکه مجموعه‌ای از وقایع او را به سمت دین سوق داد. هنگامی که وی در سال ۱۹۴۳ در ارتش آلمان خدمت می‌کرد، جنگنده انگلیسی بمبی رها کرد و سر یکی از هم‌زمانش در اثر موج انفجار از تن جدا شد. در این زمان، مولتمان جزو جوانانی بود که جذب ارتش هیتلر شده و مسئول پدافند هوایی ارتش بودند. مواجهه‌ای چنین نزدیک با مرگ و تجربیات تلخ زمان جنگ، مولتمان

را به سوی ایمان دینی و در نهایت، تحصیل الهیات سوق داد. مولتمان متفکری آرمانشهری^۱ است و شاید بتوان کل الهیات او را در یک کلمه کلیدی خلاصه کرد: امید. مولتمان در آثارش، امید و آرزوی تحقق دنیایی رسته از رنج دارد.

در تابستان ۱۹۴۳، نیروی هوایی ارتش انگلستان در عملیات موسوم به «عموره» - نام شهری که مطابق عهدعتیق بر اثر آتش آسمانی نابود شد - مناطق مسکونی هامبورگ را به شدت بمباران کرد. حجم بمباران به اندازه‌ای شدید بود که دمای محیط را بالا برد و افرادی را که در پناهگاه‌ها بودند و اکثراً زنان و کودکان را شامل می‌شدند به کام مرگ فرستاد. بعدها، شورای دوم واتیکان، کشتار وسیع غیرنظامیان را مصداق جنایت علیه بشریت اعلام کرد. مواجهه با چنین رخدادهای غمباری، مولتمان را از یک سو دچار رنج فکری شدید کرد و از سوی دیگر اشتیاقی عمیق برای سعادت، بهروزی و آرامش آدمیان در او پدید آورد، تجربه‌ای که در نهایت او را به سوی ایمان دینی سوق داد. خودش در این باره می‌گوید:

آن شب برای نخستین بار خدا را خواندم و زندگی‌ام را به دستانش سپردم. گویی مرده بودم و از آن پس، هر روز، زندگی هدیه‌ای نو بود که صبح به صبح به من ارزانی می‌شد. سؤال من این نبود که «چرا خدا اجازه داد این اتفاق بیفتد؟» بلکه «خدای من، کجایی؟». سؤال دیگری هم داشتم که تا امروز جواب آن را نیافته‌ایم؛ اینکه: چرا من هم مانند هم‌زمینم کشته نشدم و زنده ماندم؟ به‌خاطر زنده‌ماندنم خود را گناهکار می‌دانستم و معنایی برای ادامه زندگی‌ام می‌جستم. می‌دانستم زنده‌ماندنم حتماً دلیلی دارد؛ و من آن شب بود که به جوینده خدا تبدیل شدم.

جالب است بدانیم که کتاب‌های مولتمان در زمینه الهیات، همین صبغة جستجوگری را دارند و چیزی به اسم اصول قطعی اعتقادات یا به تعبیری dogmatics ارائه نمی‌کنند، بلکه بر محور پرسش‌گری، تفحص، تحقیق و تأمل شکل یافته‌اند. مولتمان پیش و بیش از هر چیز متأله «امید» است و مهمترین کتابی که در این زمینه تألیف کرده و آوازه‌ای جهانی به او

بخشیده، نخستین اثرش به نام «الهیات امید» است که در ۱۹۶۷ ترجمه‌ای از آن به انگلیسی منتشر شد.

مولتمان در ۱۹۴۵ به اسارت ارتش انگلستان درآمد و به اردوگاه اسرا در بلژیک فرستاده شد. در آنجا او با ۲۰۰ نفر همبند بود. دچار انواع بیماری‌ها شد و بحران روحی و معنوی سختی را از سر گذراند. قبلاً آرزو داشت در رشته ریاضی تحصیل کند، آرزویی که هرگز تحقق نیافت. جنگ در ماه مه ۱۹۴۵ تمام شد و مولتمان به اردوگاهی در اسکاتلند فرستاده شد. در سپتامبر همان سال تصاویری از اردوگاه‌های مرگ آشویتس و بوخن‌والد به زندانیان نمایش داده شد، و اینها صحنه‌هایی بود که تأثیراتی ماندگار بر فکر و ضمیر مولتمان برجای گذاشت، طوری که بعدها مرتب در آثارش نمایان می‌شد. اتفاق خاصی که در زندان اسکاتلند افتاد این بود که کتاب مقدس در اختیار زندانیان قرار داده شد که تأثیری عمیق بر روح و جان مولتمان بر جای گذاشت و او را به این نتیجه رساند که خداوند نه تنها انسان را در رنج‌هایش وانگذاشته، بلکه به تعبیری در رنج‌های او حضور دارد و بلکه با او رنج می‌کشد. این تعبیری بود که مولتمان از نماد صلیب داشت. وی سپس به اردوگاه اسیران جنگی در انگلستان منتقل شد. مسئولان این اردوگاه ابتکار جالبی به خرج داده و کلاس الهیات دایر کرده بودند. بدین طریق، مولتمان با مباحث اصول اخلاق، تاریخ کلیسا و الهیات نظام‌مند آشنا شد.

پس از آزادی در آوریل ۱۹۴۸، مولتمان تحصیلات رسمی خود را در رشته الهیات در دانشکده گوتینگن آغاز کرد و آنجا به‌نحوی عمیق‌تر با آثار لوتر آشنا شد؛ همین آشنایی، الهام‌بخش اثر پرآوازه بعدی او یعنی «خدای مصلوب» شد که در ۱۹۷۲ به چاپ رسید.

یورگن مولتمان پس از اخذ درجه فوق دکتری (رساله‌ای که در آلمان ارائه آن برای تدریس در دانشگاه لازم است) به تدریس در دانشکده الهیات پرداخت. وی در درسگفتارهایش توجه‌ای ویژه به فلسفه مارکس، الهیات دیتريش بونهوفر و فلسفه ارنست بلوخ داشت. بلوخ متفکری آرمانشهری، و اصالتاً آلمانی و پیرو مکتب مارکس بود. وی دین را حامل امید به آینده بهتر و انسان‌ها را مخلوقاتی می‌دانست که در تب‌وتب و رویای رسیدن

به آینده‌ای روشن‌تر هستند. مهمترین اثرش که تأثیر بسیاری بر مولتمان گذاشت، کتاب سه‌جلدی‌اش بود به نام «اصل امید». بلوخ در این اثر، با دستمایه قرارداد «رویا» می‌گوید: «بیايد با این فرض آغاز کنیم که رویا فقط برای شب‌هنگام نیست، در بیداری هم می‌توان رویا پرداخت.» بلوخ اصطلاح آرمانشهر را از اثر معروف توماس مور به همین نام، اخذ کرده بود. در روم باستان، کلمه توپیا به معنای باغ و بوستان و داستان‌های مربوط به آنها بوده است. پیشوند «ou» دلالت بر عدم وجود این وضعیت آرمانی در حال حاضر دارد. بنابراین، اوتوپیا یا آرمانشهر، دلالت بر وضعیت دلپذیری همچون گشت‌وگذار در یک باغ زیبا دارد، منتها این وضعیت هنوز تحقق نیافته است. بلوخ کتاب مقدس را روایتی آرمانشهری می‌داند؛ برای مثال، خدا برای آزادی و رهانیدن مظلومین اقدام می‌کند تا آنها را به سوی مکان و وضعیتی مطلوب (آرمانشهری) هدایت کند. تفسیر بلوخ از مارکس بسیار جالب است. از نظر وی، اینکه مارکس می‌گوید دین افیون توده‌هاست بدین معناست که دین همچون افیون، انسان را در وضعیتی از فرار دلپذیر از واقعیت قرار می‌دهد؛ به بیان دیگر، شوق رسیدن به وضعیتی مطلوب را در دل او برمی‌انگیزد که هنوز تحقق نیافته است. بدین گونه، دین، انسان را به وضعیتی از امید و امیدواری در فراسوی مرزهای خود باور دینی سوق می‌دهد. مولتمان با خواندن کتاب «اصل امید» تحت تأثیر تأکید بلوخ بر اندیشه آخرشناسانه^۱ (فرجام‌شناختی) کتاب مقدس قرار گرفت و کوشید نوعی نظام آخرشناسی مسیحی صورتبندی کند. مولتمان از این نظام آخرشناسانه به «الهیات امید»^۲ تعبیر کرد. او در صفحات نخست «الهیات امید» می‌نویسد: «مسیحیت ذاتاً آخرشناسانه و پرورنده امیدی است که نگاه آن به آینده دوخته شده؛ امیدی که موقعیت فعلی انسان را دگرگون می‌کند.» مولتمان این دیدگاه آخرشناسانه را بر پایه اعتقاد مسیحیت به رستاخیز مسیح، پی افکند. مسیحیان معتقدند که مسیح سه روز پس از مصلوب شدن، از میان مردگان برخاست و پس از گذشت چهل روز، به آسمان عروج

۱. آخرشناسانه را معادل eschatological استفاده کرده‌ام، زیرا معادل‌های مرسوم فارسی مانند آخرت‌شناسی و معاد و غیره،

معادل دقیقی برای این اصطلاح در الهیات مسیحی نیستند، زیرا بیش از اندازه معنایی آن‌جهانی تداعی می‌کنند.

2. Theologie Hoffnung.

کرد. مولتمان از این باور که به زعم وی تاریخی است، نتیجه می گیرد که اگر پس از صلیب، آینده ای الهی و درخشان برای مسیح وجود داشت، برای انسان نیز ولو درگیر ظلمت شر در جهان و دچار مظلومیت باشد، آینده ای خجسته و پرسعادت قابل تصور و بلکه تحقق پذیر است، اگرچه راه رسیدن به آن با ناملایمات و دشواریهای بسیار همراه باشد.

در سال ۱۹۶۷ مولتمان به دعوت دانشگاه بسیار معروف تویننگ در آلمان، استادی کرسی الهیات نظام مند پروتستان را پذیرفت؛ همان جا بود که بر پایه الهیات امید، که موضوع همیشگی و بن مایه اندیشه ورزی الهیاتی اش بود، نوعی الهیات سیاسی پی افکند. باید در نظر داشت که الهیات سیاسی، رقیب احزاب سیاسی نیست بلکه با هدف به کرد زندگی انسان، بخصوص در جوامعی که انسان ها بر اثر ظلم ساختاری دچار فقر شده یا از منزلت انسانی محروم شده اند همچون برخی کشورهای آمریکای لاتین، با استمداد از مفاهیم دینی و در سطح مفهومی، به مقابله با وضع موجود می پردازد؛ بنابراین، الهیات امید که زهدان الهیات سیاسی است، دین را امری فردی و محصور و محدود در چارچوب علایق و گزینش های شخصی افراد نمی داند، بلکه آن را انگیزه و محرکی نیرومند در جهت اصلاح عملکرد این گونه جوامع برمی شمرد. این انگیزه به این ترتیب ایجاد می شود که آینده با ورود به زمان حال، به آن شکل می دهد. تجربه جالبی که موجب تحکیم هرچه بیشتر نگرش الهیاتی مولتمان به امور اجتماعی شد، مشاهده تبعیض نژاد و فقر در آمریکا و مسائل اجتماعی و سیاسی ناشی از جنگ ویتنام بود. مشاهدات مولتمان نتیجه یک سال اقامت او در این کشور برای تدریس و سخنرانی بود. وی معمولاً برای تدریس به آمریکا دعوت می شد.

جان مایه امید: حضور رهاننده الهی در رنج های انسانی

الهیات امید مولتمان با دست مایه قرارداد مفاهیم دینی در بطن و متن الهیات سیاسی، خطوط امید را برای مظلومان و بی بضاعتان بدین نحو ترسیم می کند که اعلام می دارد چون مسیح رنج دیده از مرگ برخاست، برای این قشر مظلوم و ستم دیده نیز امید رهایی و رستخیز وجود دارد. موضوع امید برای ستم دیدگان و فقیران، در تأملات بعدی مولتمان درباره موضوع رنج ادامه یافت و به تألیف و انتشار کتاب «خدای مصلوب» انجامید، کتابی که با نگرشی لوتری

به موضوع صلیب، تا امروز ظاهراً به بیش از ۴۰ زبان ترجمه شده است. این کتاب یکی از بحث‌انگیزترین آثار الهیاتی قرن بیستم به شمار می‌رود زیرا موضوع محوری آن عبارت از این است که خدا در پاسخ به رنج انسان، به معنایی متحمل رنج می‌شود، هرچند رنج خدا مانند رنج انسان نیست. بدیهی است که این دیدگاه با نگرش سنتی الهیات به موضوع تأثیرناپذیری خدا^۱ در تضاد است؛ طبق دیدگاه سنتی، خدا مصئون از رنج بوده، و رنج مختص مخلوقات است. درباره این موضوع، آثار و مقالات بسیاری نوشته شده‌اند و برخی از مهمترین متألهان و فیلسوفان دین قرن بیستم مانند نیکولاس ولترستورف معتقد به رنج‌پذیری الهی هستند. در مقابل، می‌توان به متألهانی همچون دیوید بنتلی هارت، متأله و فیلسوف مهم ارتدکس معاصر اشاره کرد که از مخالفان سرسخت این نگرش به شمار می‌رود.^۲ برای آشنایی بیشتر با زمینه این بحث در الهیات قرن بیستم لازم است به این نکته اشاره شود که بسیاری از متألهان کاتولیک و پروتستان در غرب مانند کارل رانر، هانس کونگ، هانس اورس فن بالتازار، که همگی متألهان پیشگرای کاتولیک هستند، و کارل بارت و ابهارد یونگل و مولتمان که از متألهان پروتستان‌اند تعبیری موسوم به الهیات کنوتیکی در زمینه مسیح‌شناسی مطرح کرده‌اند که به‌طور ساده بدین معناست که مسیح با کل وجود خود متحمل رنج شد و اگر کل وجود او به اعتقاد مسیحیان، شامل طبیعت الهی نیز هست، پس رنج به معنایی و به‌طریقی در وجود خدا تجربه شده است. ماحصل بحث این است که از سویی حضور خدا در رنج، و حضور او در رنج‌مندان، به لحاظ الهیاتی مقتضی حمایت از رنج‌مندان است، و از سوی دیگر، چون بعد از صلیب نوبت به رستاخیز می‌رسد، پس برای ستمدیدگان امید‌رهایی وجود دارد. مولتمان همین موضوعات را در آثار بعدی خود ادامه می‌دهد و پس از تحکیم مبانی نظری الهیات خود، به کاربست عملی آنها در متن زندگی

1. impossibility of God.

۲. در یکی از نخستین شماره‌های مجله تخصصی الهیات، من مقاله‌ای تحت عنوان «رنج به مثابه تجربه دینی» ترجمه کردم که در بخش نخست آن به این مسئله پرداخته شده؛ علاقه‌مندان می‌توانند به این مقاله مراجعه کنند. ارجاعات مربوطه در پایان مقاله آمده است.

اجتماعی می‌پردازد. رفته‌رفته در دهه ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در مجموعه آثار مولتمان، نوعی الهیات رهایی‌اروپایی عرضه می‌شود. این الهیات به مسائل و معضلات خاص انسان اروپایی می‌پردازد و می‌کوشد با استفاده از مضامین الهیاتی و ایجاد انگیزه لازم، راهی به رهایی فراهم سازد. مولتمان همچون مارکس که گفته بود زمان آن رسیده فلسفه به جای تفسیر جهان، جهان را تغییر دهد، می‌گوید که زمان آن رسیده الهیات به جای تفسیر عالم، در اندیشه تغییر عالم باشد. الهیات رهایی^۱ را عموماً در فارسی به الهیات رهایی‌بخش ترجمه کرده‌اند که از نظر نویسنده، معادل چندان دقیقی نیست؛ زیرا در مسیحیت، نظام‌های الهیاتی باعث رهایی انسان نمی‌شوند، بلکه رهانیدن یا به تعبیری، نجات و رستگاری انسان، فقط و فقط نتیجه اقدام خداست؛ بنابراین، این نظام‌های الهیاتی اگرچه معطوف به رهایی و نجات هستند، فی‌نفسه نمی‌توانند رهای‌بخش باشند؛ از این‌رو، در توصیف این نوع الهیات، بهتر است از معادل رهایی به جای رهایی‌بخش استفاده شود. از نظر پیشینه، الهیات رهایی در آغاز شامل واکنش برخی متألهان کاتولیک مانند گوستاو گوتیرز، اُسکار رومرو، لئوناردو بوف، جون سویرینو، ایگناسیو الاکوریو، و خوان لوئیس سِگوندو به فقر و ظلم ساختاری و محرومیت‌های اجتماعی در کشورهای آمریکای لاتین بود. این الهیات که از دهه ۱۹۶۰ در آمریکای لاتین آغاز شد، به استلزامات عملی ایمان در مبارزه با ظلم و فقر اشاره داشت. مضامین این الهیات با تعبیری از مارکسیسم در آمیخته و صبغه انقلابی یافته است. در اصل، می‌توان آن را نوعی الهیات انقلاب دانست. متألهان این مکتب، برخی روایات عهدعتیق و برخی روایات انجیل را با محوریت موضوع کنش اجتماعی و انقلابی و رهایی‌بخش تعبیر می‌کنند و بر این اساس، مبانی الهیاتی کنش اجتماعی خود را تحکیم و استوار می‌کنند. درباره آثار پرمغز و تأثیر گسترده و عمیق مولتمان بر بسیاری از جنبش‌های اجتماعی متأثر از الهیات رهایی و نظام‌های الهیاتی که بعد از او پدید آمده‌اند، همچنان می‌توان سخن گفت؛ اما سخن کوتاه می‌کنیم تا مختصری هم به معرفی میروسلاو ولف^۲ بپردازیم که به حق جای آثار او در زبان فارسی خالی

1. liberation theology

2. Miroslav Volf

است. اگر دربارهٔ مولتمان یکی دو مدخل فارسی در آثاری که به الهیات قرن بیستم پرداخته‌اند وجود دارد، دربارهٔ ولف چیزی نمی‌توان یافت.

وُلف و واکاوی مفهوم امید در الهیات مولتمان

میروسلاو وُلف متفکر برجستهٔ پروتستان و اهل کرواسی است. او در ۱۹۵۶ در یوگسلاوی سابق متولد شد و در دههٔ ۱۹۸۰ برای تحصیلات عالی به دانشگاه توبینگن آلمان رفت. استاد راهنمای ولف، پروفیسور یورگن مولتمان بود و ولف با الهام از الهیات مولتمان، رسالهٔ دکتری خود را با موضوع «آموزهٔ تثلیث و استلزامات اجتماعی آن» نوشت. ولف در دانشکده‌های برجستهٔ الهیات در آمریکا، از جمله فولر و ییل تدریس کرده و آثار مهمی از جمله «هویت، دیگری و مصالحه»، «ایمان و زندگی اجتماعی»، و «بخشایش، جامعه و خشونت» به نگارش درآورده است. ولف که از قربانیان خشونت‌های قومی در کشورش بوده، با الهام از الهیات مولتمان بر این باور است که برای رهایی از تجربهٔ خشونت‌ها و ستمدیدگی‌های گذشته و رهایی از چرخهٔ نفرت، اولاً باید آنها را به‌درستی به‌خاطر آورد تا بعد بتوان به بخشایش و در نهایت مصالحه اندیشید. از سوی دیگر، معتقد است که ایمان و اعتقاد نباید محدود و منحصر به دایرهٔ زندگی شخصی فرد باشد بلکه باید در خدمت رفاه و زندگی مشترک اجتماع باشد. همچنین معتقد است که دین در جهان معاصر، نه فقط از پیشرفت و شکوفایی بشر ممانعت نمی‌کند، بلکه برعکس می‌تواند عامل مؤثری در به‌کرد زندگی فردی و اجتماعی انسان و معنابخشی و اعتلابخشی به زندگی انسان باشد. وی همچنین با الهام عمیق از مولتمان، ایمان را اساساً پدیده‌ای اجتماعی یا جامعه‌محور^۱ می‌داند و آن را بر اساس الگویی که از انگارهٔ تثلیث در مسیحیت وام گرفته تبیین می‌کند. در عین حال، باید اشاره کرد که ولف می‌کوشد پلی میان ایمان دینی و فرهنگ ایجاد کند و دوستی و صمیمیت میان ادیان توحیدی را وجههٔ همت خود قرار داده است.

ولف در مقاله «امید و ترس در زمانه ویرانشهری» می گوید آنچه در دنیای امروز بر فضای زندگی بشر مسلط شده، ترس است، نه امید. در اواخر دهه ۱۹۶۰ امیدوار به غلبه عدالت و تحقق نسبی صلح جهانی بودیم اما از اوایل قرن بیست و یکم این خوش بینی رنگ باخته و بدبینی جای آن را گرفته است. ترس محصول ابهام درباره وضعیت موجود و به طور کلی وضعیت این سده از تاریخ بشر است. حتی گسترش ادبیات و فیلم هایی با مضمون ویرانشهری و محبوبیت یافتن فلسفه های بدبینانه، همچنین ظهور انواع گرایش ها به موضوعات آخر زمانی و حتی پدید آیی اندیشه های الهیاتی یأس آمیز را باید در همین چارچوب تعبیر کرد، زیرا مبین فضای ترس و بی اعتمادی و گسترش بی سابقه ابهام اند. ولف می گوید معمولاً تصور ما بر این است که ترس و امید با هم ناسازگارند، چنان که هر جا ترس حاکم است، امید وجود ندارد و با غلبه امید، ترس از میان می رود. اما این تمام حقیقت نیست؛ زیرا بین ترس و امید ارتباط تنگاتنگ هست. حتی فیلسوفان رواقی نیز متوجه این ارتباط بوده اند. برای مثال، سنکا در نامه ای به یک فیلسوف رواقی دیگر می گوید که حق با هیکاتون فیلسوف است که می گوید اگر می خواهی ترس به دل نداشته باشی، دامن امید را رها کن؛ زیرا این دو به یکدیگر مربوط و متصل اند. هر دو، روی و نظر به آینده دارند. هر جا امید هست، ترس به دنبالش روان است؛ این دو به ذهن در تعلیق انسان تعلق دارند، ذهنی که به نوعی دلنگران آینده است. برای مثال، یک دانشجو امیدوار است نمره قبولی کسب کند. از سویی هم می ترسد این اتفاق نیفتد. بنابراین، چه امید، چه ترس او معطوف به نگرشی درباره آینده و لذا امید و ترس او به هم متصل و مربوطند. سنکا می گوید امید را رها کن تا از ترس آزاد شوی؛ پس مطابق دیدگاه این فیلسوفان رواقی، باید ذهن خود را فقط معطوف زمان حاضر کرد. ولف در اینجا دو سؤال اساسی مطرح می کند:

آیا اگر امید به تحقق خیری در آینده را به هدف آزادی از ترس، رها کنیم، بهایی زیاده گران پرداخت نکرده ایم؟ و بفرض هم که این بها چندان سنگین نباشد، آیا توان پرداختش را داریم؟ از این گذشته، اگر امید را رها کنیم، کاری که به دست گرفته ایم آیا هرگز انجام خواهد شد؟ وانگهی، امید به تحقق یک طرح، خواسته یا عشق، چیزی نیست که در خلاء و

در غیاب مجموع عوامل دیگر جامه حقیقت بیوشد. برای تحقق امید، به فضا و زمان نیاز داریم. پس امید، کل گستره زمان و مکان را دربرمی گیرد و شامل تمام جهانی می شود که در آن حیات داریم؛ به عبارت دیگر، امیدواری یعنی امیدداشتن برای کل جهان. از سوی دیگر اگر بر اثر امیدواری، خود را در معرض ترس قرار می دهیم، پس در ترس هم امید پنهان است. در ظلمت ترس، امید همچنان وجود دارد. بنابراین، خود بدبینی و نگرش های ویرانشهری امروز، در بطن خود حاوی امید هستند. لذا، می توان چنین استدلال کرد که اگر امید از وجود ما رخت بربندد، نگرش های ویرانشهری نیز نابود خواهند شد. از این رو، چالشی که در برابر ما قرار دارد زنده نگه داشتن امید و غلبه بر ترس های فلج کننده است. ولف در ادامه می گوید که امید چیزی فراتر از غلبه بر ترس است و بنابراین، باید معنای آن را کاوید و آن را از جایگزین های ضعیف ترش تفکیک کرد. سپس، در شرح تعبیر مولتمان از معنای امید می گوید که در امید خیری مرتبط با آینده، خیری که هنوز تحقق نیافته، به نوعی حاضر است و این خیری که فعلاً از دیده ما پنهان است، در خفا، به کل هستی ما شکل و سمت و سو می بخشد؛ به بیان دیگر، آینده به زمان حاضر درمی آید و به آن شکل می دهد. در این خصوص وی به پولس استناد می کند که گفته است: «ما بواسطه امید نجات یافته ایم.» لوتر در شرح این معنا آورده است: «همان گونه که عشق باعث می شود عاشق به معشوق تبدیل شود»، امید هم سبب می شود که دارنده امید به تجسم موضوع امید تبدیل شود. سپس تحلیل ولف با تفکیک بین «امید» و «انتظار» ادامه می یابد. این دو مفهوم به آینده معطوفند؛ نگاه هر دو به آینده دوخته شده است. اما انتظار به معنای پیش بینی تحقق قطعی امری در آینده بر پایه داده های وضعیت موجود است؛ به عبارت دیگر، «انتظار» به ساحت و قلمرو آینده متعلق است، اما هرچه به ساحت آینده متعلق بود، ضرورتاً مصداق امید نیست. ولف به تفاوت بسیار بنیادینی اشاره دارد که در کتاب «الهیات امید» بین «خوش بینی» و «امید» ترسیم شده است. به تعبیر مولتمان، خوش بینی از نوع انتظار است، انتظار برای رخدادی خجسته در آینده، رخدادی که با تحلیل موقعیت حاضر می توان به تحقق آن اطمینان داشت. اما امید از جنس دیگری است. مولتمان بر این باور است که اساساً امید مبتنی بر تحلیل وضعیت حاضر نیست.

امید از تاریخ متولد نمی‌شود، آینده‌ای که موضوع امید است، به تعبیر مولتمان، امری «کاملاً نو» و برآمده از وعده‌های خداست. بدین گونه، امید امری فرابودی یا متعالی است که در رابطه دیالکتیکی با زمان حاضر قرار می‌گیرد. آینده موعود در امتداد گذشته و نتیجه طبیعی تکامل آن نیست، بلکه واجد امکاناتی کاملاً جدید است که از فراسو به زمان حاضر وارد می‌شود و آن را تغییر می‌دهد. در اینجا، تأثیر بارت و الهیات دیالکتیکی بر مولتمان کاملاً مشهود است. بر این اساس می‌توان گفت خوش‌بینی در شرایطی که اکثر عوامل در وضعیت موجود دال بر خلاف آن هستند، از دو حال خارج نیست: یا نمی‌توانیم یا نمی‌خواهیم شرایط را درست تحلیل کنیم. در مقابل، امید در شرایط سخت، نشانه شجاعت و قدرت است. وعده نامتحقق، آنچه هنوز نمایان نشده، آینده موعود، زمان حال را شکل می‌دهد و در زمان حال حضور می‌یابد. بر این اساس، مولتمان می‌گوید که «امید همواره در تعارض با انتظار معقول قرار دارد.» از این رو، به تعبیر امیلی دیکینسون شاعر، «امید آن پرنده‌ای است که هرگز از خواندن باز نمی‌ایستد.» از سوی دیگر، امید همسنگ خداست. زیرا خدا خالق از عدم و برآورنده هستی از دل نیستی است؛ بنابراین، در نبود عوامل امیدبخش، همچنان می‌توان با اتکا به وعده‌های الهی امیدوار بود. مزیت امید بر خوشبینی این است که در غیاب شواهد لازم برای خوشبینی، همچنان می‌توان با امید زندگی کرد، و با دیدن کوچکترین نشانه‌های امید، به تحقق خیر آینده دلگرم شد. نکته دیگری که همبسته همین مطلب است، موضوعی است که تحت عنوان «تاریکی امید» از آن یاد می‌شود؛ منظور اینکه، امید معطوف به آینده است، معطوف به چیزی که تصویری از آن در ذهن ما نیست. لذا، با نوعی ابهام همراه است. همین ابهام ما را به ساحتی ناشناخته، مبهم و سایه‌گون سوق می‌دهد و امید را با توکل پیوند می‌زند. نکته دیگر، تفاوت بین امید و هدف است. هدف موضوع مشخصی است که با فرایندهای مشخص پیگیری می‌شود تا در آینده تحقق یابد. اما امید چنین نیست؛ موضوع امید دارای ابهام است و شاید فقط بخشی از فرایند پیگیری آن در تسلط ما باشد. از این گذشته، زمانی که امید تحقق می‌یابد، درمی‌یابیم آنچه تحقق یافته، عین تصور ما نبوده، بلکه حتی بهتر از چیزی بوده که تصور می‌کرده‌ایم. ولف در مقام نتیجه‌گیری می‌گوید: «امید خوب،

امیدی که اجازه می‌دهد تا با فرارسیدن چیزی یکسر نو متحول شویم - چیزی که نه ادامه زمان حاضر و نه فرافکنی خواسته‌های ما به آینده است - گاه مستلزم ورود به تاریکترین ابهام است که در آن، عشق و اندیشه و حتی امید کمرنگ می‌شوند. آنگاه است که در می‌یابیم ظلمتی که در آن بوده‌ایم، همان نور نامرئی است که خدای نادیده در آن حضور دارد، و جایی که به‌ظاهر برای ما پایان است، آغازی تازه رقم می‌خورد.»

و اما مولتمان نود و دو ساله، چندی پیش از درگذشتش، به نکته‌ای بسیار مهم درباره امید اشاره کرد که حسن ختام مقاله حاضر خواهد بود. وی در نوشتاری به نام «در باب شکیبایی» می‌گوید:

در جوانی "خدای امید" را شناختم و برای زندگی و ایده‌های نو شور و شوق وافر داشتم؛ اما اکنون سعی دارم "خدای شکیبایی" را بشناسم تا امیدم را حفظ کنم.

سپس ادامه می‌دهد:

بدون صبر و تحمل، امید به امری سطحی تبدیل می‌شود و در مواجهه با نخستین دشواری، از بین می‌رود. امید، آغازی تازه به ما می‌بخشد، اما فقط شکیبایی باعث می‌شود راه خود را ادامه دهیم. فقط استقامت راستین، به امید دوام می‌بخشد. تحمل و استقامت نیز از امید پدید می‌آید؛ زیرا بدون امید، استقامت به انفعال تبدیل می‌شود. امید باعث تحمل رنج می‌شود، و بردباری را به ما می‌آموزد.

تشکر و قدردانی

نویسنده لازم می‌داند قدردانی خود را از دکتر ولف ابراز دارد که امکان استفاده از متن در حال ویرایش و چاپ‌نشده مقاله خود با عنوان Hope (and Fear) in Dyspotic Times را برای اینجانب فراهم ساخت؛ بخشی از تحلیل‌های مربوط به مفهوم امید در الهیات مولتمان و تفکیک آن از انتظار و خوش‌بینی و هدفمندی و رابطه دیالکتیکی ترس و امید، عمدتاً برگرفته از همین مقاله‌اند.

منابع

اکسترام، لورا. «رنج به مثابه تجربه دینی». ترجمه میشل آقامالیان. فصلنامه الهیات، سال ۱، شماره ۱ (پاییز و زمستان ۱۳۹۷): ۷۷-۹۵.

Hart, David Bentley. *The Doors of the Sea: Where Was God in the Tsunami?* Grand Rapids, MI: Wm. B. Eerdmans Publishing Company, 2005.

McGrath, Alistair E. *Iustitia Dei: A History of the Christian Doctrine of Justification*. 3rd ed. Cambridge: Cambridge University Press, 2005.

Ford, David F., ed. *The Modern Theologians: An Introduction to Christian Theology in the Twentieth Century*. Oxford: Blackwell Publishers, 1997.

Grenz, Stanley J., and Roger E. Olson. *20th-Century Theology: God & the World in a Transitional Age*. Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1992.

Kennedy, Philip. *Twentieth-Century Theologians: A New Introduction to Modern Christian Thought*. London: I.B. Tauris, 2010.

Moltmann, Jürgen. *Theology of Hope: On the Ground and the Implications of a Christian Eschatology*. Translated by James W. Leitch. New York: Harper & Row, 1967.

Volf, Miroslav. "Theologies of Hope." *Reflections: Yale Divinity School Journal*, Yale University, 2020. <https://reflections.yale.edu/article/seeking-light-notes-hope/theologies-hope>

Webster, John, ed. *The Cambridge Companion to Karl Barth*. Cambridge: Cambridge University Press, 2000.

Webster, John. *Karl Barth*. 2nd ed. *Outstanding Christian Thinkers*. London: Continuum, 2006.